

## بر ضد نسبی‌گرایی

▣ *Against Relativism: A Philosophical Defence of Method*

▣ *James. F. Harris*

▣ *La Salle Illinois: Open Court: 1992.*

▣ فرشاد فرشته‌سنجی

جیمز هریس، استاد فلسفه و رییس گروه فلسفه در کالج ویلیام و ماری (William and Mary) ویرجینیا است. وی در حوزه‌های معرفت‌شناسی، فلسفه زبان (philosophy of language) و فلسفه دین تخصص دارد. به عقیده وی، در نیمه دوم قرن بیستم، موجی از نسبی‌گرایی به ویژه در جامعه کنونی آمریکا پدید آمد که بر سراسر فرهنگ غرب، از موسیقی گرفته تا مطبوعات و از دین تا برنامه‌های درسی، حاکم شد. این نگرش از مرزهای آکادمیک خود فراتر رفته و بسیاری از مسائل مشابه را در باورهای اخلاقی، دینی، اجتماعی و سیاسی مطرح نمود. براساس اشکال گوناگون نسبی‌گرایی، مفاهیم بنیادی در معرفت‌شناسی مانند صدق (truth)، تایید (evidence)، دلیل (reason)، عقلانیت (rationality)، منطق و از همه مهم‌تر شیوه‌های پژوهش، نسبت به برخی زمینه‌ها، چارچوب‌ها، پارادایم‌ها (paradigms) یا شاکله‌های شناختی (cognitive schemes)، نسبی می‌باشند؛ ارزیابی نظریه‌های بنیادی، فراتر از دلیل است و معیاری برای ارزیابی وجود ندارد (جیمز هریس ۱۹۹۵: ۳۲۴).

هریس در کتاب «برضد نسبی‌گرایی» می‌کوشد به حوزه‌های فلسفی گوناگونی که به نسبی‌گرایی انجامیده‌اند بپردازد و قوی‌ترین احتجاجات را برای نسبی‌گرایی ذکر کند. وی سپس در مسیر خلاف این موج حرکت می‌کند و آن احتجاجات را ارزیابی و نقد می‌کند.

این کتاب، دارای یک مقدمه و هشت فصل است. هریس در مقدمه به‌طور گذرا برخی زمینه‌ها و ریشه‌های نسبی‌گرایی معاصر را بیان می‌کند. به اعتقاد او، تحولاتی که در عرصه‌های فکری، اجتماعی و سیاسی در نیمه نخست قرن بیستم رخ داد صحنه را برای ظهور موج نسبی‌گرایی آماده نمود. در آغاز قرن بیستم، تفکر علمی به موفقیت بی‌سابقه‌ای در همه قلمروها دست یافت اما با نزدیک شدن به پایان قرن بیستم به جایی می‌رسیم که علم، روش علمی و درک علم از تعقل انسان، در معرض اتهام نژادپرستی و تعصبات فرهنگی و جنسیتی قرار گرفت. هریس معتقد است ریشه بسیاری از واکنش‌ها در قبال تجربه‌گرایی (empiricism) را می‌توان تا ناکامی برنامه پوزیتیویسم منطقی (logical positivism) در به دست دادن مبنای عام و تجربی برای فلسفه دنبال نمود. عامل دیگری که سهم بسزایی در انتقال به عصر نسبی‌گرایی داشت رشد مردم‌شناسی نوین (modern anthropology) از اوایل قرن نوزدهم به بعد و ابراز تردید درباره هرگونه داوری میان فرهنگی و تاکید بر وجود تنوع فرهنگ‌ها و تفاوت میان انسان‌ها در نقاط مختلف جهان بود. از دیگر عوامل مهم در پیدایش نسبی‌گرایی، افول عصر استعمار و ظهور گرایش‌های ملی‌گرایانه و تاکید بر هویت‌های ملی و فرهنگی مستقل بود.

نام فصل اول کتاب «تعليق حکم اعدام گالیله» است. به عقیده هریس، حمله بی‌امان نسبی‌گرایی معاصر، متوجه تفکر معرفت‌شناختی سنتی و علمی است. چنین تفکری پس از رنسانس آغاز شد و در عصر روشنگری (Enlightenment) ادامه یافت. گالیله و بیکن از شخصیت‌های برجسته این دوران به‌شمار می‌آیند. گالیله قهرمان روش علمی بود و تحول روش در روزگار وی را باید پیروزی روش تحقیق علمی دانست. گالیله در باب ماهیت علم و پژوهش‌های علمی معتقد بود میان رویدادها و نظریه‌های علمی تمایز وجود دارد. وی دیدگاه خاصی درباره عقلانیت داشت. به اعتقاد هریس، شخصیت‌های نسبی‌گرایی معاصر، نگرش‌هایی را مطرح می‌کنند که کاملاً مخالف با دیدگاه گالیله است برای نمونه برخی از این شخصیت‌ها، حمله خود را متوجه تمایز رویدادها و نظریه‌ها نموده‌اند و بعضی دیگر، چیزی را ذاتی عقلانیت علمی

نمی‌دانند و اصرار دارند که ادعای هر کس، نسبت به خودش و معیارهای عقلانی خاص خودش عقلانی است.

در فصل دوم با عنوان «دیدگاه‌های کواین درباره نسبی‌گرایی منطقی و هستی‌شناختی (logical and ontological relativism)» بخشی از آرای کواین (Quine) بررسی می‌شود. به گفته هریس: کواین یقیناً یکی از مهم‌ترین شخصیت‌ها در موج جدید نسبی‌گرایی است و مجموعه آثار وی یکی از جدی‌ترین چالش‌ها را در قبال معرفت‌شناسی سنتی مطرح نموده است. دیدگاه کواین در این باره که: «هیچ گزاره‌ای، مصون از بازنگری (revision) نیست» به طرد گزاره‌های پایه و در نتیجه به طرد مبناگرایی می‌انجامد. وی بدین ترتیب، دیدگاه کل‌گرایی (holism) را مطرح می‌کند که براساس آن معیارهای معرفتی در شبکه‌ای از باورها تحقق می‌یابد. پیامد این دیدگاه آن است که هیچ‌گاه نمی‌توانیم به صدق یک گزاره، اعتقاد مطلق داشته باشیم. کواین گزاره‌های منطقی و گزاره‌های مربوط به واقع را تلفیق می‌کند و تمام گزاره‌های مربوط به هستی‌شناسی را به گزاره‌های زبان‌شناختی تحویل می‌برد. کواین با از میان بردن تمایز میان منطق و واقعیت، تمایز میان محتوا و ساختار را انکار می‌کند و از این راه دیدگاه اساسی در معرفت‌شناسی کلاسیک را تضعیف می‌کند. در دیدگاه معرفت‌شناسی کلاسیک چنان مرسوم است که شیوه‌ای عام و فراگیر برای صورت‌بندی و ساختارمند نمودن (structuring) تجربه انسان وجود دارد. هریس در فصل دوم کتاب احتجاجات کواین را درباره حقیقت منطقی (logical truth) و معرفت‌شناسی مطرح می‌کند تا تأثیر آن را بر دیدگاه‌های معرفت‌شناسی سنتی درباره عقلانیت و روش ارزیابی کند.

عنوان فصل سوم: «دیدگاه‌های گودمن درباره شیوه‌های جهان‌سازی» است. به عقیده هریس، نلسون گودمن (Nelson Goodman) در تخطئه تمایز تحلیلی - ترکیبی (analytic-synthetic distinction) با کواین هم‌رأی است. گودمن از دو راه ملاحظات مهمی را در بحث نسبی‌گرایی به انجام رسانده است. نخست از طریق ایده خود با عنوان «معمای جدید استقرا» (new riddle of induction)، و دوم از طریق نسبی‌گرایی متافیزیکی (metaphysical relativism) که آن را در کتاب خود با عنوان شیوه‌های جهان‌سازی (Ways of Worldmaking) مطرح نموده است. به عقیده گودمن، جهان‌های بدیل و بی‌شمار ممکن است به‌طور یکسان، صادق یا حق باشند و این، اساس نسبی‌گرایی است. او این نحوه نسبی‌گرایی را پیامد این رأی می‌داند که «صدق صرفاً باید مطابقت با یک جهان تلقی گردد». هریس در بررسی دیدگاه گودمن اظهار می‌دارد ایده‌های گودمن

- برخلاف آنچه که در وهله نخست به نظر می‌رسد - تهدیدی جدی برای معرفت‌شناسی به‌شمار نمی‌آیند. به عقیده هریس ایده «معمای جدید استقرای» گودمن نه جدید است و نه معما. وی نسبی‌گرایی گودمن را در مقایسه با دیگر انواع نسبی‌گرایی معتدل‌تر می‌داند.

«دیدگاه‌های کوهن درباره انقلاب‌های علمی و نسبی‌گرایی» نام فصل چهارم کتاب است. مسلماً یکی از مؤثرترین عوامل رشد و توسعه نسبی‌گرایی، مباحث فلسفه علم در دهه‌های اخیر بوده است. برخی فیلسوفان، دیدگاه‌هایی را مطرح می‌ساختند که در آنها بر نسبت معرفت علمی تاکید شده بود. شخصیت محوری این دوره تامس کوهن (Thomas Kuhn) است. فرایند انقلاب علمی از بحث‌انگیزترین جنبه‌های نظریه کوهن به‌شمار می‌آید. از آنجا که بررسی دیدگاه کوهن بدون تبیین مفاهیم پارادایم، عقلانیت، علم عادی (normal science)، فرایند انقلاب علمی (scientific revolution) و قیاس‌ناپذیری (incommensurability) ممکن نیست لذا هریس، هریک از این مفاهیم را توضیح می‌دهد. کوهن پارادایم‌های رقیب را نه تنها ناسازگار بلکه قیاس‌ناپذیر می‌داند. به عقیده وی هیچ بحث بی‌طرفانه و عینی میان پارادایم‌های رقیب ممکن نیست. پس از ارائه دیدگاه‌های کوهن، نقدهایی از آنها به عمل آمد و کوهن در مقالات متأخرتر خود کوشید به آنها پاسخ دهد اما نقادان معتقداند به هر حال قبول اصل قیاس‌ناپذیری، دیدگاه کوهن را نسبی‌گرایانه می‌کند زیرا قبول یک پارادایم یا نظریه به‌حسب تعهد پیشین هر شخص به پارادایم، امری نسبی است و پاسخ‌های کوهن کمک‌چندانی به مقبولیت دیدگاه وی نمی‌کند. هریس در این فصل، ضمن ارائه و ارزیابی مباحث فوق به مشابهت‌های دیدگاه کوهن و گودمن اشاره می‌کند.

عنوان فصل پنجم، «دیدگاه‌های وینچ و گادامر درباره علوم اجتماعی، هرمنوتیک و نسبی‌گرایی» است. به عقیده هریس، کتاب پیتر وینچ (Peter Winch) با عنوان «ایده علم اجتماعی و ارتباط آن با فلسفه» (*The Idea of a Social Science and Its Relation to Philosophy*) از نخستین و مهم‌ترین آثار بود که نسبی‌گرایی معاصر را مطرح کرد. در این اثر وینچ با برداشتی آزاد، دیدگاه‌های متأخر لودویگ ویتگنشتاین (Ludwig Wittgenstein) را درباره بازی زبانی (language game) پذیرفت و آن را به‌طور صریح و مستقیم در علوم اجتماعی به کار گرفت. بازی زبانی عبارت است از الگویی تثبیت شده از کاربرد زبان که گروهی از مردم آن را به کار می‌گیرند. براساس به‌کارگیری «بازی‌های زبانی»؛ علوم اجتماعی صرفاً مطالعه اعمال اجتماعی مختلف است که نسبت به زمینه‌هایی که این اعمال در آنها رخ می‌دهند نسبی هستند. از دید وینچ،

داده‌ها و واقعیت‌ها دربارهٔ اعمال اجتماعی، همواره نسبت به زمینه‌هایی که با بازی‌های زبانی ساخته می‌شوند نسبی‌اند. وی هرگونه مقایسه یا داوری میان فرهنگی را اگر نگوییم بی‌معنا لاقلاً در معرض تردید قرار می‌دهد. به عقیده هریس، وینچ در واقع، معرفت‌شناسی را به جامعه‌شناسی تحویل می‌برد. همچنین گادامر (Gadamer) در کتاب *حقیقت و روش (Truth and Method)*، نوع دیگری از نسبی‌گرایی را مطرح می‌کند. هریس در فصل پنجم ابتدا آرای وینچ و سپس آرای گادامر را مطرح و سپس نقد می‌کند.

هریس در فصل ششم کتاب با عنوان «دیدگاه‌های کواین دربارهٔ معرفت‌شناسی طبیعی و نسبی‌گرایی» به بررسی برخی آرای دیگر کواین می‌پردازد. به عقیده هریس، ناکامی برنامه پوزیتیویست‌ها در تحویل دعاوی معرفتی بر دعاوی مبتنی بر تجربهٔ حسی، سهم بسزایی در موج جدید نسبی‌گرایی داشته است و این امر در تلاش کواین برای «طبیعی کردن معرفت‌شناسی» (naturalization of epistemology) مشهود است. کواین در مقالهٔ خود با عنوان «معرفت‌شناسی طبیعی» (Epistemology Naturalized) اصرار دارد که نمی‌توانیم پیوندی میان علم و تجربه حسی احراز کنیم و معتقد است باید معرفت‌شناسی را کنار بگذاریم و روان‌شناسی را جایگزین آن کنیم. حال از آنجا که معرفت‌شناسی کلاسیک در صدد ارائهٔ معیارهایی برای تمییز معرفت صحیح از سقیم است، با کنار گذاشتن آن مجالی برای ارائهٔ قواعدی از این دست و در نتیجه ارزیابی معرفت‌ها و ترجیح برخی نسبت به برخی دیگر باقی نمی‌ماند و این سقوط در ورطهٔ آنارشیزم و هرج‌ومرج معرفتی و نسبی‌گرایی است. در فصل ششم، جیمز هریس پس از ارائهٔ دیدگاه‌های کواین دربارهٔ طبیعی کردن معرفت‌شناسی و پیامدهای آن، به نقد این دیدگاه‌ها می‌پردازد.

«دیدگاه‌های پیرس دربارهٔ روش و عقلانیت»، عنوان فصل هفتم کتاب است. چارلز پیرس (Charles Peirce) در تلاش برای حل آنچه که وی آن را اشتباهات کانت می‌خواند به بررسی مبانی علم و روش‌شناسی آن پرداخت. از دید پیرس، تمامی معرفت با تجربه آغاز می‌شود اما بر روی هیچ تجربه‌ای، این نشان نیست که ذاتی و اساسی است. از این رو تجربه می‌تواند مبنای همه معرفت‌ها تلقی شود. از دید پیرس، مبنای حقانیت (legitimacy) و صدق هر ادعای معرفتی نه در مبانی و مقدمات آن بلکه در روشی است که برای دستیابی به آن گرفته می‌شود. وی معتقد است نقاط آغازین بسیار اند و دائماً تحول می‌یابند از این رو، معرفت‌ها همواره در معرض واریسی مجدد و بازنگری هستند. جیمز همچنین همهٔ فهم‌ها را به‌طور ضروری، متضمن برخی پیشداوری‌ها

(prejudices) می‌داند و معتقد است این پیشداوری‌ها فهم ما را احاطه کرده است و ما باید آنها را آشکار کنیم و به واریسی آنها بپردازیم. بدین‌سان هریس، دیدگاه‌های پیرس را در بحث نسبی‌گرایی مهم تلقی می‌کند و در فصل هفتم به بررسی و نقد آنها می‌پردازد.

عنوان آخرین فصل، «علم مدرن و فمینیسم (Feminism)» است. به گفته هریس، بسیاری از نویسندگان، سرشت علم و روش علمی را با برخی انواع جامعه علمی (scientific community) پیوند زده‌اند و از این‌رو لازم است به سرشت جامعه علمی پرداخته شود. وی در فصل پایانی به بررسی پرسش‌هایی درباره نسبی‌گرایی می‌پردازد که از نقد نقادان فمینیست ناشی شده است. آنان معتقداند احتمالاً تعصبات مردمحورانه در جامعه پژوهشگران و در روش علمی حاکم بوده است. نقادان فمینیست درباره این پرسش‌ها که: «قوانین عضویت در جامعه علمی چیست؟»، «اعضای جامعه علمی چه کسانی هستند؟»، «اعضای جامعه علمی، نظریه‌ها را براساس کدام مبانی می‌پذیرند یا تخطئه می‌کنند؟» مشاجرات مهمی را برانگیخته‌اند. مهم‌ترین پرسش فمینیست‌ها آن است که آیا روش علمی کلاسیک و معیارهای سنتی معرفت در سطح جامعه علمی، مردمحور است؟ هریس با بررسی این مباحث، اظهار می‌دارد بخش عمده‌ای از نقادان فمینیست تلاش کرده‌اند تا از دام نسبی‌گرایی افراطی (radical relativism) که از تز قیاس‌ناپذیری کوهن ناشی می‌شود بگریزند اما در این امر ناکام مانده‌اند.

همچنان که ملاحظه شد هریس در این کتاب به روایت‌های گوناگون نسبی‌گرایی اشاره می‌کند او سعی می‌کند احتجاجات آنان را به‌نحوی ارائه نماید تا برای خوانندگان غیرمتخصص قابل استفاده باشد. وی سپس همان روشی را که هر یک از روایت‌ها، برای اثبات نسبی‌گرایی به کار گرفته‌اند بر علیه آنان به کار می‌گیرد و نشان می‌دهد که همه آن‌ها خودشکن (self-refuting)، یاوه (nonsense) و بیهوده‌اند. به عقیده هریس گرچه بعضی امور، ممکن است نسبی باشند اما همه چیز نسبی نیست و نمی‌تواند نسبی باشد.

## منبع

Harris, F. James. 1995. The Limits of Tolerance, *The World and I*. Vol. 10. Issue 7. p. 324.